

## الاحمر ایالاته انداس

غرناطه یا گرناد جنوبی ترین ولایات اسپانیا است که در کنار بحر مدیترانه و مجاور جبل الطارق میباشد. در هرج و مرج و تغییر وضعی که در اسپانیه رخ داد، ابن ولایت به تصرف شخصی موسوم به محمد بن یوسف بن نصر معروف به ابن الاحمر درآمد. ابن الاحمر مرد با کفایت و شجاعی بود که اجداد آن بنام بنو نصر در دربار خلیفای اموی میزیستند و در لشکر خلافت مناصب بزرگی را اشغال نموده بودند. قرار تحریرات ابن خلدون بزرگترین مورخ اسلامی: «هنک نامیکه طالع موحدین بر گشت و رفته رفته روه ضعیف گذاشتند» رؤساقلاع خود را بدشمنان سپردند و ابن الاحمر لقب سلطان را اختیار نمود. تمام اسپانیه گرفتار خانه جنگی شده و سلاطین کاستیل از بنوع استفاده خوبی نمودند. امراء اسلامی را یکی بالای دیگری فرو کوفتند. ابن الاحمر در ابتدای سلطنت با فرد بنام سوم شاه کاستیل عقد اتحاد نمود تا در مقابل امیر دیگری موسوم به ابن حدباوی امداد نماید. ابن حدباوی قلعه اسلامی را با فرد بنام داد تا بمخافت ابن الاحمر با او عهدت شود. به این طریق مسیحیون از وضع مسلمین استفاده نموده (کوردوا) و (والانسیا) را بتصرف در آوردند و سپس به استثنای غرناطه تمام ایالات اندلس را فتح نمودند و ابن الاحمر مجبور گردید دست نشاندۀ شاه کاستیل باشد.

پس از اینکه غرناطه را مرکز سلطنت کوچک خود قرار داد و لقب الغالب بالله را اختیار نمود شهر مذکور را رونق و شکوهی بکمال بخشید صنعت و تجارت، علم و ادب را ترویج داد. در عهد او بازار علم و کمال گرم گردید

و برای رهایش خود قصر باشکوهی تعمیر نمود که مسلمین آنرا الحمراء،  
 مدینه الحمراء و فرنگیان آنرا الحمیرا میگویند. اسم این بنای عظیم با از  
 نام خود ابن الاحمر مأخوذ است با از مواد سرخیکه در تعمیر آن بکار رفته است.  
 این قصر باشکوه در قرن ۱۰ میلادی بدستگیری معماران اسلامی تعمیر یافته  
 و حقیقتاً سرآمد ابنیه عرب و اندلس و آخرین درجه تکمیل و مهارت صنعت  
 معماری اسلامی در بنیان آن بکار رفته است. و در دامنه قلل پر برف  
 ( سیرا نوادا ) که یکی از بهترین و قشنگترین مواضع کره ارض است بر بالای  
 تپه که در منتهای الیه شهر غرناطه اتفاق افتاده و وقوع دارد

بواسطه حسن موقع قصر الحمراء بتمام شهر غرناطه و جلگه پهناور و مصفای  
 ( و کما ) ناظر و مشرف است برجها، قلعهها و قصور این بنای عظیم ا لسان  
 دروازه های مشبك، گنبد، و سقفیکه هنوز رنگ و رونق خود را از دست  
 نداده اند، سالونها، فواره های متعدد، باغهای منظم و قشنگ آسمان صاف  
 و آبی، نقاشی و تزئینات آن بیننده را مجذوب می سازد اگر از یکی از خیابانهای  
 طولانی باغستان آن که اطراف آنرا درختان کهن سال مانند سقفی احاطه نموده  
 و از هر طرفی نوای دلپذیر مرغان، زمزمه فرح بخش آبهای جاری از هر گوشه  
 و کنار بگوش می رسد، نزدیک عمارت شویم، عظمت و شوکت این بقعه جمال  
 و لاله سرخ را احساس می کنیم.

آری، این بنای باشکوه نماینده صنعت و تمدن اسلام است که مانند  
 کوکبی در فضای اندلس میدرخشد و سالها با همان عظمت باقی خواهد بود.  
 و بکتور هوکوی معروف در قطعات «شرق» خود به الحمراء خطاب کرده میگوید  
 « الحمراء ! الحمراء ! ای قصری که پربان ترا چون خواب و خیال زرا اندود و پیر نغمه  
 و دستان کرده اند، ای حصاریکه در کنگره های دنداندار فروریخته تو شب  
 هنگامیکه ماه از خلال طاقهای مفرس می نابد و بردیوارها پرتوی چون برک  
 شبدر می افکنند، آهنگ های سحر آمیز شنیده می شود،»

هرچیز و هر جزء و کل این بناء باعث عبرت و حیرت است مشاهده در و دیوار  
 عمارت که تماماً در زیر حجاری و نقش و نگارهای لطیف مشبك و برجسته

است، مقایسه انواع و اقسام قوس ها و طاقهای شکسته و دندانان دار و تامل در آویز های مقرنس و رنگارنگ سرخ و زرد و لا جوررد اندود که تمام سطح داخل کسبید قصر بر آنها آراسته است انسانرا مبهوت و ازدبدن آنها لطف و تناسب دیده بیننده خیره می شود.

الحمراء مانند بسیاری از ابنیه اعراب تناسب و شباهتی با عمارات مغربی نداشته تزئینات و بدائع خارجی هر چه است در داخل قصر بیکار رفته و دران هر چه دیده می شود لطیف، ظریف، دلچسپ ولی کوچک و باندازه است. مانند ابنیه اروپائی دارای تالارهای سرد و ناراحت نبوده تأمل در ساختمان این کاخ بی نظیر سبک و سلیقه زندگانی سلاطین عرب را بخوبی در نظر مجسم میکند.

زبده و خلاصه اهل ذوق و علماء و ادباء وقت که در عالم تمدن آنروز معروفیت و شهرت داشتند در دربار خلفای اندلس چون پروانه گرد شمع جمع شده بودند و صاحبان این عظمت و دستگناه حق داشتند بخود ببالند و در اندیشه بگذرانند که همه سلاطین دنیا می بایست از حشمت جلال آنان عبرت بگیرند و از طالع ارجمندشان حیرت برند.

یکی از قسمت های ممتازة الحمراء حیاط شیران است که ۳۰ متر طول شانزده متر عرض دارد تماماً با مرمر سفید مفرش و دران ایوانی است که ۱۲۸ ستون مرمرین دارد در وسط آن حوضی عرض و چو در میسکند که ۱۲ شیر از مرمر سیاه بصورت ایستاده دران دیده می شود که از دهن شان آب فوران مینماید زبرول پراثره در وصف آن چنین می نویسد: «همینکه شخص از حیاط البر که وارد حیاط الملیوث (شیران) می شود مثل این است که از عالم دیگری داخل شود و برای انسان احوال و احساسی دست میدهد که زبان از شرح آن عاجز است. از هر طرف این حیاط ایوانهای سقف با طاقها و هلال های مختلف الشكل گوشه دارندانه دارو مطرحه مقرنسها و کچبری آراسته است و چندین ردیف ستون های مرمر قیه می بانواع و اقسام طاق، طاق و جنت، جفت و دسته، دسته به تناسب موقع و حاجت معماری بانظمی عجیب بقطار در مقابل چشم جلوه گیرند و از فواصل آنها از هر طرف که شخص می نگرند آب ذلال که از فواره وسط سنگ

آب لیوٹ جستن می‌کنند مانند ستون بلوری درخشان است .  
 بنا بر روایات، پس از قلع و قمع خاندان خلفای اندلس سرهای بریده سی و شش نفر  
 از سلسله ابن السراج را در همین حوض اینیاشته‌اند و در میان مردم عوام این عقیده  
 رسوخ دارد که ارواح خون آلود و خشم‌مدین این شهداء هر شب ازین حوض  
 بیرون آمده بیاد ایام گذشته نوحه گری و سوگتواری میکنند .

شیرهای سنگی را که قلعه‌دار در زیر آب سنگ قرار داده اند و آب سنگ  
 بر پشت آنها تسکینه دارد در حقیقت هیا کلی موهوم به هیچ حیوانی شباهت ندارند  
 اندام آنها مطابق تشریح خیلی بی‌تناسب و بدتر کبیب است و درین سخن حجار  
 را علامت نمیتوان قرارداد زیرا مقصود او حیوان معینی نبوده و فقط برای  
 زینت هیا کلی خیالی و موهومی در نظر گرفته است .

مردم غرناطه بر علاوه تنعم : اخلاق حمیده، حب وطن، دیانت و صداقت، غریب  
 نوازی خوبی داشتند . چون مکننت و آسایش در هر قوم بسکمال رسید، بعیش  
 و عشرت می‌گراید و سستی و تنبلی آنرا بیسکاره میسازد، اهالی غرناطه نیز  
 ازین بلامحفوظ نماندند و سرگرم لذات و شهوات شدند و از تدارک دشمن و تهیمة  
 ما بلزم صرف نظر کردند . قبل از غرناطه اکثر مسلمین اسپانیا بدست مسیحیون  
 اسیر بودند ولی اهالی غرناطه غم برادران را نخوردند و بخودخواهی و عشرت مشغول  
 بودند و شمن بهمین تر تیب متذکران پیش می‌آمدند و عاقبت الامر چیزی که به  
 برادران شان چشانیده بود به آنها نیز چشانید و بسبب تفاق مسلمین مسیحیون بیشتر  
 پیشرفت نمودند و آنها را بدرجه ذلت یهودها رسانیدند و مجبور کردند مانند ایشان  
 نشانه داشته باشند با مسیحیون اختلاط و مراوده نکنند و با آنها خوراک دریک غرض  
 ندانند و برای اینکه بتوانند هر نوع خفت و اذیتی به مسلمین برسانند آنها را از مهاجرت  
 به غرناطه مانع شدند و حتی الامکان نمیکذاشتند دران مه‌دامن و امان پناهنده شوند .  
 عاقبت این لاله انشین از تنبلی و بیسکاری، غفلت و بیخبری، عیش و عشرت خونین  
 جدر شد و دست تطاول اجانب آنها را با تمام غرناطه فردوس نشان از تسلط مسلمین فرو کشید